



رنج کشیدن با لبخند (۱)

نوشته‌ی مارک فیشر (کی پانک)

ترجمه‌ی کسری بردبار مقدم

من معمولاً ساعت ۵ یا ۵:۱۵ صبح از خواب بیدار می‌شوم. از دیرباز دوست داشتم که وقتی بیدار می‌شوم شروع به ارسال ایمیل کنم. اما هیچ‌کس با برنامه‌ی زمانی من هماهنگ نیست، پس چاره‌ای ندارم جز اینکه تا ۷ صبح صبر کنم. قبل از ارسال ایمیل، ورزش و مطالعه می‌کنم و از محصولات مان استفاده می‌کنم. [...] من عادت به خواب زیاد ندارم و هیچ وقت هم نداشته‌ام. زندگی هیجان‌انگیزتر از آن است که در خواب بگذرد.

در همان حال که پسرم تخت خواب من را صاحب می‌شود و شیر خود را می‌گیرد، سریعاً یک نگاه اجمالی به ایمیل‌هایم می‌اندازم. موارد ضروری را همان لحظه جواب می‌دهم. باقی را علامت‌گذاری می‌کنم تا در مسیر رفتن به [محل] کار پیگیری کنم. روزانه به طور میانگین ۵۰۰ ایمیل دریافت می‌کنم، بنابراین در طول روز در حال فرستادن ایمیل هستم.

— «مدیران عامل چه ساعتی بیدار می‌شوند؟» (۲)

این دو گزارش – که هر دو برگرفته شده از مقاله‌ای در روزنامه گاردین با عنوان «مدیران عامل چه ساعتی بیدار می‌شوند» هستند – ممکن است در ترسیم تزیهای نظریه‌پردازان پساخودمختاری چون آنتونیو نگری، پائولو ویرنو^۱، فرانکو براردی [ملقب به] «بیفو»^۲ مد نظر بوده باشند. کار اساساً امری وابسته به ارتباطات است. مرزهای میان کار و زندگی نفوذپذیرند. مطالبات بی‌وقفه سرمایه‌داری نشانه‌شناختی^۳ محدودیت‌های اندام‌های فیزیکی را به چالش می‌کشند. ایمیل بدین معناست که دیگر چیزی به نام محل کار یا روز کاری وجود ندارد. شما کار را به محض بیدار شدن آغاز می‌کنید.

این توصیفات از روند روزمره مدیران عامل، در عین حال دعوی دلوز و گتاری در کتاب ضد/دییپ را اثبات می‌کنند، آنجا که می‌گویند، در سرمایه‌داری:

1. Paolo Virno
2. Franco "Bifo" Berardi
3. semiocapitalism

دیگر حتی هیچ اربابی وجود ندارد، بلکه فقط برده‌هایی وجود دارند که بر برده‌های دیگر حکم می‌رانند [...] بورژوازی نمونه بارز این ادعاست [...] : از اسفل‌ترین بردگان نیز برده‌تر، او اولین خادم ماشین طماع است، جانور بازتولیدگر سرمایه [...] «من هم برده‌ام» - اینها کلمات تازه‌ای هستند که بر زبان ارباب جاری می‌شوند. (۳)

در برج عاج هم رهایی از کار وجود ندارد. فقط کار بیشتر وجود دارد - تنها تفاوت در این است که اکنون ممکن است از آن لذت ببرید (زندگی هیجان‌انگیزتر از آن است که در خواب بگذرد). برای این مدیران عامل، کار بیشتر به اعتیاد نزدیک است تا چیزی که بخواهند زورکی انجام دهند. در یک صورت‌بندی مشروط، می‌توانیم خواهان برنهادن روش جدیدی از تفسیر در مواجهه با ستیز طبقاتی باشیم. اکنون دو طبقه وجود دارد: طبقه‌ای که با کار خو گرفته است، و طبقه‌ای که زورکی کار می‌کند. اما این کاملاً دقیق نیست. چه برای کارفرمایان خود (که از آنها مزد می‌گیریم) کار کنیم و چه برای مارک زاکربرگ (که برایش مفت کار می‌کنیم)، به هر حال اکثر ما بالاجبار درگیر با الزامات سرمایه‌داری ارتباطی (چک کردن ایمیل، به‌روز-رسانی صفحات مجازی‌مان) هستیم. این جنبه کار، کارهای پایان‌ناپذیر سیزیف را شگفت جلوه می‌دهد؛ دست کم، سیزیف محکوم شده بود تا بارها و بارها یک وظیفه را انجام دهد. سرمایه‌داری نشانه‌شناختی بیشتر شبیه مقابله با هیدرای اسطوره‌ای است: یک سر قطع می‌شود و سه سر دیگر به جای آن می‌روید، هر چه بیشتر ایمیل‌ها را جواب می‌دهیم، در عوض ایمیل‌های بیشتری دریافت می‌کنیم.

یاد آن روزهای استعمار که حد چشمداشت کارفرما از کارگر فقط به اندازه تولید کالایی بود که سود خوبی داشته باشد بخیر، عمر آن روزها مدت‌هاست که به سر آمده است. کار در آن دوران نشان‌دهنده انهدام سوژکتیویته، تقلیل شما به یک پاره-ماشین بی‌روح بود؛ و این بهایی بود که بابت زمان فراغت از کار می‌پرداختید. اکنون، دیگر فراغت از کار وجود ندارد، و کار در تضاد با سوژکتیویته نیست. همه زمان‌ها برابر

است با زمان کارآفرینی، چرا که ما کالا هستیم، به طوری که هر زمانی که برای فروش خودمان صرف نشود زمان تلف شده به حساب می‌آید. از این رو، مانند شخصیت‌های فیلم بی‌حد و حصر^۴، همواره به دنبال طرقی جهت افزایش زمان موجود هستیم – از طریق مسکرات، کاهش زمان خواب، کار کردن در مسیر رفت و آمد به محل کار ... بیکاران نیز گریزی از این وضعیت ندارند – وظایف وانمودگرانه که امروزه ناگزیر به اجرای آنان هستند تا صلاحیت خود را برای بهره‌مندی از مزایای سیستم اثبات کنند، چیزی بیش از تمهیدات لازم برای کارهای عبث مزدی است؛ چنین اعمالی خودشان کار به حساب می‌آیند (مگر بخش زیادی از کاری که «واقعی» خوانده می‌شود چیزی غیر از وانمودگری است؟ شما فقط مجبور به کار نیستید، شما مجبور هستید تا مشغول به کار دیده شوید، حتی وقتی «کاری» برای انجام دادن وجود ندارد ...)



تحت استثمار بودن دیگر کافی نیست. ماهیت کار اینک به گونه‌ای است که تقریباً هر کس، هر چقدر هم که دون‌پایه باشد، نیاز دارد تا بدین صورت دیده شود که برای کار خود (زیادی) مایه می‌گذارد. آنچه باید زورکی انجام دهیم صرفاً کار، در معنای قدیمی به عهده‌گیری فعالیتی که نمی‌خواهیم انجام دهیم، نیست؛ نه، حالا دیگر مجبور هستیم طوری رفتار کنیم که انگار تمایل به کار داریم. حتی اگر بخواهیم در یکی از شعب زنجیره‌ای یک برگر فروشی کار کنیم، ناگزیریم تا ثابت کنیم که، مانند شرکت‌کنندگان برنامه‌های زنده تلویزیونی، *واقعاً آن را می‌خواهیم*. چرخش بدنام به سوی کار تأثرمحور^۵ در شمال جهان بدین معناست که دیگر نمی‌توانید وقتی در سر کار حاضر می‌شوید بینوا باشید. بینوایی شما باید مکتوم بماند – چه کسی می‌خواهد به صدای افسرده یک کارگر مرکز خدمات مشتریان گوش سپارد، سفارش خود را به یک پیشخدمت اندوهگین بدهد، یا نزد یک مدرس ناشاد تعلیم ببیند؟

4. Limitless

5. affective labour

با این حال این اشارات به طور کامل صحیح نیست. نیروهای لیبیدویی منقادگری^۶ که کیف^۷ را از کیش امروزی کار حاصل می‌کنند، دیگر نمی‌خواهند که ما بینوایی خود را *بالکل* مکتوم نگه داریم. وقتی که کارگر از کار استثمارگرایانه خود خرسند باشد مگر کیف می‌تواند ابراز وجود کند؟ کی. دبلیو. جتر^۸ در رمان دنباله‌دار خود بعد از تیغرو^۹، یعنی *آستانه بشر*^{۱۰}، درک عمیقی را از اقتصادهای لیبیدویی کار کردن و رنج کشیدن ارائه می‌دهد. یکی از شخصیت‌های رمان به این پرسش پاسخ می‌دهد که چرا در دنیای آینده تیغروها، سازمان تایلر در توسعه همتایه‌ها^{۱۱} (آدم‌ماشینی‌ها^{۱۲})یی که به نحوی ساخته شده‌اند که تنها کارشناسان می‌توانند آنان را از انسان‌ها تمیز دهند) به دردسر افتاده است:

چرا استعمارگران^{۱۳} فرازمینی^{۱۴} باید به جای ماشین‌های کارآمد و دقیق، خواهان بردگان انسان مانند و دردسرساز باشند؟ مشخص است. ماشین‌ها رنج نمی‌کشند. آنان چنین توانایی را ندارند. یک ماشین نمی‌داند چه زمانی مورد تجاوز قرار می‌گیرد. هیچ رابطه قدرتی میان شما و ماشین وجود ندارد [...] برای اینکه همتایه رنج بکشد، تا به صاحبان خود همه آن انرژی ارباب/ بنده را بدهد، باید احساسات داشته باشد. [...] احساسات همتایه عیب طراحی او نیست. این را سازمان تایلر در او قرار داده است. چرا که مشتریان ما چنین می‌خواستند.

6. The subjugatory libidinal forces

7. enjoyment

8. K.W. Jeter

9. Blade Runner

10. The Edge of Human

11. replicants

12. androids

13. colonists

14. off-world

دلیل این که می‌توان به سادگی تخم نفرت از «بی‌نیازان از مزایا» را در دل پرورش داد این است که – در یک فانتزی ارتجاعی – آنها از رنجی گریخته‌اند که کارگران چاره‌ای جز تسلیم شدن در برابر آن ندارند. این فانتزی داستان خودش را می‌گوید: نفرت از بهره‌مندان از مزایا [آن افرادی که به دلایل مختلف کار نمی‌کنند و همچنان از دولت مزد می‌گیرند] در واقع مربوط به میزان نفرت مردم از کار خودشان است. دیگران باید مانند ما رنج بکشند: شعار همبستگی منفی که از تصور هرگونه گریز از بینواشدن^{۱۵} به خاطر کار ناتوان است. برای درک وضعیت فعلی کار، عمل پورنوگرافانه بوکاک^{۱۶} را در نظر بگیرید. در این عمل، مردان روی صورت زنان انزال می‌کنند، و زنان باید طوری عمل کنند که گویی از این کار لذت می‌برند و به طور شهوانی مایع منی را از روی لب‌هاشان، طوری که انگار لذیذترین نوع از عسل است، لیس بزنند. آنچه از زنان بیرون کشیده می‌شود عملی وانمودگرانه است. تحقیر بسنده نمی‌کند جز تا وقتی که مشاهده شود آنها کیفی را به نمایش می‌گذارند که در حقیقت احساس نمی‌کنند. با این حال، به طرزی متناقض‌نما، انقیاد در صورتی کامل می‌شود که ردپاهایی از مقاومت در آن دیده شود. لبخندی شاد، اطاعت آیینی‌شده؛ این چیزی نیست جز نشانه‌های بینوایی که در هر صورت از چشمان فرد پیداست.

این متن ترجمه مقاله بیست و پنجم از فصل چهارم کتاب زیر است:

K-punk: The Collected and Unpublished Writings of Mark Fisher, Edited by
Darren Ambrose.

15. immiseration

16. bukkake

- Occupied Times, (22 June 2013), <http://theoccupiedtimes.org/?p=11586>
- Tim Dowling, Laura Barnett and Patrick Kingsley, "What Time Do CEOs Wake Up?", Guardian, (1 April 2013), <https://www.theguardian.com/money/2013/apr/01/what-time-ceosstart-day>
- Gilles Deleuze and Félix Guattari, Capitalism and Schizophrenia: Anti-Oedipus, (Continuum, 2004), p. 254



فیشر، مارک. «رنج کشیدن با لبخند»، ترجمه‌ی کسری بردبار مقدم، *دموکراسی رادیکال*، ۱۴۰۰/۰۴/۱۶،

دریافت از: <https://radicald.net/68ra>